



فر آیند عوام فریبی فرقه ی نعمت الہی

سید حبیب اللہ تدرینی

مفاز

موسسه فرق و ادیان زاهدان
www.mafaz.ir

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان:

فرايند عوام فريبي فرقه‌ی نعمت

اللهی

نویسنده:

سید حبیب‌الدین

باز نشر

موسسه فرق و ادیان زاهدان (مغاز)



مقدمه:

در قسمت های قبلی این مقاله به نحوه ی پیدایش سلسله ی « درویش نعمت الهی » و تراکم جمعیتی آنها در شهرهای بزرگ ایران پرداخته شد حال در این قسمت به ظهور « زین العابدین شیرازی » (شاگرد شیخ احمد احسائی) و « ملاسلطان گنابادی » که سلسله ی نعمت الهی با انحراف و چالشی عظیم مواجه گردید خواهیم پرداخت.

زین العابدین شیرازی (رحمت علی شاه قطب سی و دوم)

«حاجی زین العابدین» مشهور به «میرزا کوچک» و ملقب به «رحمت علی شاه شیرازی» در سال ۱۲۰۸ قمری در کاظمین به دنیا آمد و از ۱۰ سالگی در شیراز به سر می برد. وی در خصوص اجازه ی ارشاد خود از اقطاب قبلی مدعی است که به طور شفاهی مورد محبت «مجنوب علی شاه» قرار گرفته و از طرف او مجاز بوده است. به هر حال مسأله ی جانشینی میرزا کوچک شیرازی «رحمت علی شاه» نیز در هاله ای از ابهام است. دکتر «مسعود همایونی» که از درویش نعمت الهی و مدافع این فرقه از صوفیه می باشد، درباره ی اجازه ی ارشاد رحمت علی شاه تشکیک نموده و می گوید:

«جانشینی رحمت علی شاه را نه در طرائق الحقایق و نه جای دیگر مشاهده نکرده ام و معلوم نیست که مرحوم رحمت علی شاه اجازه ی دستگیری را از چه کسی دریافت کرده است.»

به هر طریق رحمت علی شاه علاوه بر ریاست فرقه، فرمان نایب الصدری استان فارس را نیز به توصیه ی « میرزا آغاسی » از «محمد شاه» دریافت کرد. پس از صدور فرمان نایب الصدری رحمت علی شاه، اکثر علما و اعیان استان فارس به او روی آوردند. وضع مالی وی به کلی عوض شد به نحوی که وی دهی را از شاه قاجار برای پدرش به تیول گرفت و تا آخر عمر با غارت دست رنج روستاییان فقیر در ناز و نعمت زندگی می کرد. رحمت علی شاه قطب سی و دوم فرقه به لحاظ فکری مشکلات زیادی داشت، زیرا در دوران جوانی از شیخیه و در ایامی که قطب فرقه بود تحت تأثیر اسماعیلیه قرار داشت.

وی در ایام جوانی در کرمانشاه مدت ۶ ماه نزد شیخ احمد احسائی بنیان گذار فرقه ی شیخیه شاگردی کرد [سلسله های صوفی ایران نوشته مدرسی چاردهی صفحه ۲۲۹] و در ایام قطبیت به شدت مورد توجه نواده ی « آقاخان محلاتی » یعنی «حسین خان» قرار گرفت به نحوی که حسین خان محلاتی در زمره ی مریدان رحمت علی شاه درآمد. روابط صمیمی « مست علی شاه » و « رحمت علی شاه » با اسماعیلیه موجب تأثیر متقابل این دو فرقه ی انحرافی از هم دیگر شد که در زیر به مهم ترین اشتراک های فرقه ی اسماعیلیه با فرقه ی نعمت الهیه اشاره می نمایم:

۱. هر دو فرقه به مهدی نوعی، معتقدند و الان هم گنابادی‌ها دعای فرج نمی‌خوانند.
 ۲. هر دو فرقه دارای تشکیلات منسجم هستند و سیاسی‌تر از سایرین عمل می‌کنند.
 ۳. هر دو فرقه زیارت قبور اقطاب را واجب می‌دانند چنان که قطب فعلی گنابادی «نور علی تابنده» در پیام نوروزی ۸۷ بر زیارت اقطاب مدفون در بیدخت گناباد تأکید می‌نماید.
 ۴. هر دو فرقه با همه‌ی ادیان و مذاهب، حتی فرق ضاله رابطه‌ی صمیمی دارند.
 ۵. هر دو فرقه برای رهبران خود از لفظ قطب و شاه استفاده می‌کنند.
 ۶. این دو فرقه همواره با استعمارگران رابطه صمیمی داشته و وابسته به لژهای فراماسونری بوده و می‌باشند.
- پس از مرگ رحمت علی‌شاه، ۸ نفر به نام‌های «میرزا هدایت» (ذاکر علی‌شاه شیرازی)، «محمد کاظم اصفهانی» (سعادت علی‌شاه)، «منور علی‌شاه»، «صابر علی‌شاه نصر آبادی»، «محمدحسن زرگر اصفهانی»، «نعمت علی‌شاه کرمانی»، «عبد علی‌شاه کاشانی» و «صفی علی‌شاه اصفهانی» ادعای ریاست فرقه‌ی نعمت‌اللهیه را نمودند که «سعادت علی‌شاه» علی‌رغم بی‌سوادی به دلیل سوابق طولانی در خدمت به مست علی‌شاه و رحمت علی‌شاه و به واسطه‌ی دوستی با «ظل السلطان» و سایر ظلمه به ریاست سلسله‌ی نعمت‌اللهیه رسید.

محمدکاظم تنباکو فروش اصفهانی (سعادت علی‌شاه)

«محمدکاظم اصفهانی» در اوایل جوانی به تجارت اشتغال داشت و به طور کامل بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی از جوانی در کنار مست علی‌شاه و در سفرها ملازم و خدمتکار وی بود و پس از مرگ مست علی‌شاه در سال ۱۲۵۳ نقش خدمتکار قطب بعدی یعنی رحمت علی‌شاه شیرازی را داشت و به همین جهت بدون برخوردارگی از بهره‌ی علمی و عرفانی در سال ۱۲۷۱ به عنوان شیخ خطه‌ی اصفهان معرفی و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری با لقب سعادت علی‌شاه به جانشینی رحمت علی‌شاه انتخاب شد، پس از مرگ رحمت علی‌شاه، رابطه‌ی این قطب بیسواد با دربار قاجار بسیار صمیمی بود به نحوی که محمدشاه قاجار به او لقب «طاووس العرفاء» را داد.

از دیگر مریدان سعادت علی‌شاه، «سراج‌الملک اصفهانی» معاون ظل السلطان است. هنگامی که سعادت علی‌شاه تحت فشار علمای اصفهان به تهران منتقل شد، تحت حمایت سراج‌الملک به ثروت کلانی دست یافت و همین تمکن مالی موجب گردید در اویس مفت خور و تن پرور دور او جمع شوند. پس از این که سعادت علی‌شاه به عنوان قطب معرفی شد، عده‌ای از مشایخ فرقه از جمله برادر و فرزند رحمت علی‌شاه به

علت بی کفایتی و بیسوادی از قطبیت محمدکاظم حمایت نکردند، برای پی بردن به متزلزل بودن موقعیت این قطب بد نیست به کلماتی از رساله‌ی «سعادتیه» که نوشته‌ی خود فرقه است، اشاره کنیم.

«عبدالغفار اصفهانی» نویسنده‌ی رساله‌ی سعادتیه در صفحه‌ی ۷ کتاب نوشته است:

«چون سعادت علی‌شاه به علوم دینی رایج زمان خود آشنایی نداشت مورد حسد بعضی که کمال معنوی را در فضل ظاهری می‌پنداشتند واقع شد.»

نویسنده در صفحه‌ی ۲۸ رساله‌ی سعادتیه با اشاره به شعر حافظ سعی کرده است بیسوادی قطب را با امّی بودن انبیاء توجیه کند و ادامه می‌دهد در زمان طاووس العرفاء منور علی‌شاه و حاج میرزاحسن صفی علی‌شاه، ادعای قطبیت کردند و با بهانه قرار دادن بی‌سوادی طاووس مقام عرفانی او را منکر شدند. در صفحه‌ی ۴۸ همین رساله ضمن نقل سخنان صفی علی‌شاه در اعتراض به بیسوادی سعادت علی‌شاه می‌نویسد:

«خدا بیامرزد حاج محمدکاظم اصفهانی را، آدم بی علم و اطلاعی بود و به قول صاحب طرائق حضرتش امّی بود و این امر بر دیگران که به لحاظ علوم ظاهری و موقعیت اجتماعی دارای تشخیصی بودند ناگوار بود که از او تبعیت کنند.»

در صفحه‌ی ۶۷ همین رساله نوشته است:

«بالجمله با آن که سعادت علی‌شاه امّی بود و اصلاً درس نخوانده بود، به مسایل جواب کافی و شافی می‌داد.»

این قطب بی سواد به طور مرتب مورد مراجعه‌ی دشمنان اسلام و حکام ظالمی نظیر ظل السلطان و اسکندرخان والی یزد بود و برای تداوم ظلم و ستم آنان دعا می‌کرد و یا به درویش در سال قحطی دستور احتکار گندم می‌داد و یا از این که به دعای باران یهودی‌ها، باران باریده بود، اظهار خشنودی می‌نمود که شرح مفصل آن را می‌توان در صفحه‌های ۵۵ تا ۶۲ رساله‌ی یاد شده خواند.

عبدالغفار در صفحه‌ی ۶۲ می‌نویسد:

«سعادت علی‌شاه در سال‌های آخر عمر دچار ضعف شده بودند و گاه دو ساعت طول می‌کشید تا به حال عادی برگردند.»

ولی از سال ۱۲۸۰ فرقه‌ی نعمت‌اللهیه به واسطه‌ی آشنایی ملاسلطان محمد گنابادی با سعادت علی‌شاه (طاووس العرفاء) رونق ویژه‌ای یافت و عملاً زمام امور فرقه در دست سلطان محمد بود. او خیلی بر اوضاع مسلط و پس از مرگ سعادت‌علی‌شاه در سال ۱۲۹۳ هجری قمری جانشین وی گردید.

پیدایش فرقه‌ی نعمت الهی گنابادی و موروثی شدن قطبیت

پس از مرگ محمد کاظم اصفهانی در سال ۱۲۹۳ ه.ق. یعنی حدود ۱۳۶ سال قبل، ملا سلطان محمد گنابادی از مشایخ فرقه‌ی نعمت الهی، با اجازه‌ای مخدوش، خود را قطب فرقه نامید که تا کنون فرزندان وی به صورت موروثی خود را قطب فرقه‌ی ضاله‌ی نعمت الهی گنابادی می‌دانند. محققین ۶ اشکال اساسی به اجازه‌ی ملاسلطان وارد نموده‌اند:

۱. بی سوادی قطب قبلی و انشای عالمانه‌ی اجازه توسط او؛

۲. نوشته شدن اجازه‌ی قطبیت به دست آخوند ملا غلام حسین؛

۳. مغایرت مهر انتهای اجازه با مهر سعادت علی‌شاه؛

۴. اجازه به نام آخوند ملاسلطان علی صادر شده در حالی که نام ملاسلطان گنابادی، سلطان محمد است؛

۵. معمولاً لقب طریقتی اقطاب به شاه ختم می‌شود ولی در این اجازه نامه ملا سلطان علی قید شده است؛

۶. اجازه به سنت و سیاق اجازه‌ی مشایخ نوشته شده نه ریاست و جانشینی.

ولی به علت این که ملاسلطان گنابادی مورد توجه سراج الملک و برخوردار از حمایت‌های بی دریغ بعضی شاهزادگان قاجار بود توانست تعداد زیادی مرید برای خود فراهم نموده و قطبیت خود را تثبیت نماید؛ البته کمک «شیخ عبدالله حائری» جاسوس و حقوق بگیر انگلیس و فعالیت شبانه‌روزی «شیخ عباسعلی کیوان قزوینی» به عنوان دو تن از مشایخ بزرگ فرقه در تثبیت موقعیت ملاسلطان بی‌تأثیر نبود.

با توجه به این که ملاسلطان محمد گنابادی با اجازه‌ی جعلی سعادت علی‌شاه ملقب به طاووس العرفاء مؤسس شاخه‌ی جدید فرقه می‌باشد به آن‌ها فرقه‌ی طاووسیه و به اعتبار لقب طریقتی وی یعنی سلطان علی‌شاه، آنان را نعمت الهی سلطان علی‌شاهی و به واسطه‌ی زادگاه ملاسلطان آنان را نعمت الهی گنابادی می‌نامند.

بعد از ملاسلطان، ملا علی فرزندش عهده‌دار ریاست فرقه شد. نظر به این که ملاعلی با اعتقادهای پدرش مخالف بود و چندین سال از بیدخت فرار نموده و خبری از وی نبود، ملا علی بیهودی که از مشایخ با سواد فرقه بود مدعی ریاست فرقه شد؛ ولی چون در حکم قطبیت کلمه‌ی نور چشم قید شده، مراد فرزند وی ملاعلی گنابادی است.

پس از ملاعلی که قطبیت او مورد اعتراض کیوان قزوینی (منصور علی شاه) و شیخ عبدالله حائری (رحمت علی شاه) بود، اکثراً این دو شیخ ذی نفوذ را جانشین ملا علی می دانستند. ولی در کمال ناباوری ملاعلی فرزند ۲۱ ساله‌ی خود یعنی «محمد حسن» (صالح علی شاه) را به جانشینی خود منصوب کرد. شیخ عبدالله حائری جاسوس انگلستان از طرف ارباب خود با حفظ تمام امتیازات مادی رهبری فرقه با دریافت لقب شاهی، در کنار قطب ۲۱ ساله ماند و به تقویت او پرداخت ولی کیوان قزوینی (منصور علی شاه) که از طرف مریدان، قطب مسلم فرقه محسوب می شد، ننگ موروثی شدن فرقه را نپذیرفت و با قطب جوان به مخالفت پرداخت و سرانجام در سال ۱۳۴۵ ه.ق. پس از ۴۰ سال خدمت به سلسله‌ی نعمت الهی از سمت ارشاد معزول شد.

پس از صالح علی شاه نیز در حالی که در میان مشایخ فرقه افراد باسواد و ذی نفوذ وجود داشت «سلطان حسین تابنده» (رضا علی شاه) به جای پدر، قطب سلسله گردید و بعد از وی فرزند رضا علی شاه، حاج علی تابنده قطب سی و هشتم فرقه شد، ولی حدود ۵ سال بعد در سال ۱۳۷۵ به طرز مشکوکی مرد و جای خود را به عموی خود دکتر نور علی تابنده (مجدوب علی شاه) که هیچ سابقه‌ی درویشی و ارشاد نداشت و حتی با تفکر پدر و برادر خود مخالف بود داد. بسیاری از محققین معتقدند پس از مرگ قطب فعلی نیز به صورت موروثی فرزند نورعلی تابنده به عنوان قطب بعدی معرفی خواهد شد و طائفه‌ی بیچاره‌ی گنابادی این لقمه‌ی چرب و نرم و زندگی شاهانه که به برکت حماقت مریدان حاصل شده را از دست نخواهند داد.

شعار این فرقه «هو ۱۲۱» است که به حروف ابجد نام مبارک امیرمؤمنان می شود. ۱۱۰ و ۲ حرف (ی) و (الف) نیز می شود ۱۱ که جمع آن‌ها ۱۲۱ می شود و معنای آن هو یا علی است که معمولاً به جای بسم الله الرحمن الرحیم در اول مکاتباتشان می نویسند. به این دلیل است که بسیاری از مردم آن‌ها را علی اللهی می نامند. البته چون از فقها می ترسند که مبادا حکم به شرک آن‌ها دهند از این رو از عدد استفاده می کنند و هو یا علی را آشکارا نمی گویند. البته انحراف این فرقه فقط اعتقادی نیست بلکه با ظهور گنابادی‌ها حرام خواری، قتل نفس و همراهی با طواغیت نیز به پرونده‌ی ننگین اقطاب افزوده شد که در بیوگرافی ملاسلطان، ملاعلی، ملامحمد حسن، رضا علی شاه به آن اشاره خواهیم کرد.

ملا سلطان محمد گنابادی (سلطان علی شاه)

«سلطان محمد» فرزند «حیدر محمد» از طایفه‌ی بیچاره در سال ۱۲۵۱ هجری قمری در روستای نوده‌ی گناباد متولد شد. او فرزند کشاورزی بی سواد و فقیر بود که تا ۱۷ سالگی در روستای نوده به گوسفند چرانی اشتغال داشت، از ۱۷ سالگی در اطراف بیدخت درس طلبگی را شروع کرد، ۲ سال بعد به مشهد رفت و در مدرسه‌ی «میرزا جعفر» به ادامه‌ی تحصیل پرداخت و پس از آن در سبزوار چند سال نزد «ملا هادی

سبزواری» فلسفه و حکمت آموخت و چون به تهران رفت برضد فلسفه و حکمت، مقاله نوشت؛ ولی از سال ۱۲۸۰ هجری قمری به طور مرموزی در سبزواری به سعادت علی‌شاه قطب دراویش نعمت الهی ملحق شد و خیلی زود به علت بیسوادی و مریضی قطب قبلی، در مصدر امور قرار گرفت؛ به نحوی که سعادت علی‌شاه دستگیری و سایر امور دراویش را به سلطان محمد گنابادی حواله داد. تا این که در سال ۱۲۹۳ با مرگ سعادت علی‌شاه، ریاست دراویش نعمت الهی شاخه‌ی گنابادی به سلطان محمد و فرزندانش سپرده شد و این سمت تا امروز در دست طایفه‌ی بیچاره‌ی بیدخت به صورت موروثی باقی مانده است.

«سلطان حسین تابنده» (رضا علی‌شاه) در کتاب «تابغه‌ی علم و عرفان» در صفحه‌ی ۱۸ در مورد نحوه‌ی قطب شدن جد خود سلطان محمد می‌نویسد:

«ملاسلطان زمانی که در تهران، مدرسه‌ی سید نصرالدین درس می‌خواند به اتهام بابی‌گری از ترس عامه‌ی مردم درب حجره را مفتوح گذارده پیاده بدون آن که اثاثه‌ای با خود همراه ببرد به طرف سبزواری عزیمت کرد و در ایام اقامت در سبزواری سعادت علی‌شاه را که عازم مشهد بود ملاقات نمود و بعدها به اصفهان رفته دست ارادت به وی داد و پس از مدتی جانشین او گردید و در قریه بیدخت مقیم شد. وی در بیدخت طبابت می‌نمود و تدریس می‌کرد ولی از فلسفه و منطق بیزار بود و بیش‌تر به روش شیخیه و اخباریون متمسک بود.»

کتب زیادی را به او نسبت می‌دهند که بعضی محققین این کتب را نوشته‌ی «کیوان قزوینی» (منصور علی‌شاه) می‌دانند که به ملاسلطان نسبت داده‌اند. از کتب منتسب به ملاسلطان محمد چنین استنباط می‌شود که او مانند «شاه نعمت الله ولی» به مهدویت نوعی معتقد است و پاره‌ای از تفکرات اهل حق را قبول داشت. چنان که در کتاب «بشارة المؤمنین» نوشته‌ی ملاسلطان در صفحه‌ی ۲۳۷، «عبدالله نصیر» که مدعی الوهیت برای حضرت علی علیه‌السلام بود را بر حق دانسته و نوشته است، نصیر از حضرت علی علیه‌السلام مأذون به ارشاد بوده است.

ملاسلطان فرد با سوادی بود ولی در حد تألیفاتی که به او بسته‌اند، نبود زیرا او شیادی بود که گاه کتب خطی دانشمندان ایرانی را به دست آورده و به اسم خودش منتشر می‌کرد. او دانشمندان بزرگی مثل «کیوان قزوینی» را استثمار نمود و از مطالب و منابر کیوان، کتب و جزواتی تهیه و به نام خود نشر داده است. البته کیوان می‌گوید:

«از روزی که نزد ملاسلطان سر سپردم قول دادم ۱۲ سال مجانی و بدون چون و چرا در خدمت او باشم که این زمان به ۱۴ سال تداوم یافت.»

حتی پس از جدا شدن کیوان اکثر آثار خطی او به نام اقطاب گنابادی منتشر شده است. به عنوان نمونه کتاب معروف «پند صالح» که منتسب به «صالح علی شاه» است نیز، برگرفته از کتب و منابع کیوان است. «مدرسی چاردهی» می نویسد، البته در میان درویش رسم بر این بود که مرید مهره‌ای از تشکیلات مراد باشد و از خود استقلال نداشته باشد و آثار مرید به نام مراد تدوین می شد؛ این قضیه در میان بابیان و بهاییان هم صادق است.

انگلستان مریدان ادیب و دانشمندی را اجیر و در کنار سران فرقه می گماشت و با این حيله سران فرقه و مدعیان شیطان صفت را صاحب تألیفات عدیده معرفی می کرد. به عنوان مثال از کتب «عین القضاة همدانی» بدون کم و کاست توسط ملاسلطان سرقه و به نام ملاسلطان استنساخ و به عنوان کتاب خودش منتشر شده است و یا تفسیر «بیان السعادة» نوشته‌ی «مخدوم علی مهائمی کوکبی» متولد ۷۷۴ ه.ق. و متوفی به سال ۸۳۵ ه.ق. می باشد که آخرین بار در سال ۱۲۹۵ ه.ق. در مصر چاپ شده است و به طور کامل توسط ملاسلطان سرقه و با اضافاتی از خودش به دست کیوان قزوینی برای تصحیح سپرده که کیوان آن را تصحیح نمود و به نام ملاسلطان منتشر شد. ملاسلطان در بیان السعادة جلد ۲ ص ۴۳۷ در تفسیر سوره‌ی بنی اسرائیل مطالبی آورده که عین کفر و شرک است او حتی سنگ پرستی، حیوان پرستی و انسان پرستی را پرستش خدا دانسته است عین مطلب او چنین است:

«زردشتیان که عبادت می کنند؛ هوا، آب، زمین، حیوان و انسان را و افرادی که شیطان و جن را پرستش می کنند و هندوهایی که پرستش می کنند انسان و حتی آلت تناسلی مرد و زن را و یا صائبینی که می پرستند کواکب را، همه‌ی این‌ها خداوند سبحان را عبادت می کنند.»

در «دائرة المعارف اسلامی» که توسط ۵۰ نفر از مستشرقین نوشته شده است، آقای «نیکیتین» در مورد ملاسلطان محمد می گوید:

«ملاسلطان عقاید بایبه، اهل حق و صوفیه را با هم تلفیق نموده است و به نام تصوف عرضه داشته که هیچ شباهتی با عرفان اسلامی ندارد.»

ملاسلطان محمد توسط بعضی از علما از جمله «آخوند خراسانی» تکفیر شد و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در خانه‌ی خودش به دست عبدالله و عبدالکریم و دو تن از همشهری‌های خودش به تحریک «ملاحاج ابوتراب» خفه شد و در بیدخت مدفون گردید.

کیوان قزوینی رساله‌ی «شهیدیه» را در رثای قتل ملاسلطان تألیف نمود، پس از مرگ ملاسلطان، «ملاعلی بیهودی» و فرزند ملاسلطان یعنی «ملاعلی» (نور علی شاه ثانی) مدعی جانشینی قطب شدند. پس از

ملاسلطان کسی به ریاست رسید که علاوه بر انحراف‌های اعتقادی، بسیار قسی القلب و خون ریز بود. کیوان قزوینی در «راز گشا» می‌نویسد:

«اگر ملاسلطان هیچ گناهی مرتکب نشده بود خداوند به واسطه‌ی این انتصاب غلط و حاکم کردن فرد فاسد و قاتلی مانند ملاعلی از او نمی‌گذشت.»

از ویژگی‌های ملاسلطان و فرزندش ملاعلی، ارادت بیش از حد به «حسن بصری» است. این دو قطب فرقه‌ی گنابادی، حسن بصری را به دروغ شاگرد و مرید حضرت علی علیه‌السلام می‌دانند و معتقدند خرّقه‌ی اقطاب به واسطه‌ی او به حضرت علی علیه‌السلام می‌رسد. ملاسلطان فردی بسیار عوام فریب و مکار بود به نحوی که با اکثر فرقه‌های منحرف و سلاطین جور تعامل داشت.

کیوان قزوینی یکی از مشایخ بزرگ فرقه در زمان ملاسلطان مطالب زیادی از فریب کاری و عوام فریبی و کمک‌های طواغیت و ظلمه از جمله ظل السلطان و سراج الملک اصفهانی به قطب فرقه آورده که از حوصله‌ی این جزوه خارج است. وی مطالب زیادی از ادعاهای گزاف ملاسلطان در کتاب‌های «راز گشا» و «کیوان نامه» درج نموده که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود. کیوان می‌نویسد:

«ملاسلطان می‌گفت عشریه و سایر وجوهات را مریدان باید نزد من بفرستند و اگر به سایر اقطاب و ملاها بدهند، تکلیف از آن‌ها ساقط نمی‌شود.»

وی هم‌چنین مدعی بود:

«هر کس، اعم از مسلمان و کافر بمیرد دم مرگ ملاسلطان را بر سر خود حاضر می‌بیند و قطب زنده است که سبب وصول اکثر مردم به بهشت می‌شود.»

ملاسلطان ولایت را ولایت نوعیه می‌دانست که به شخص علی بن ابیطالب علیه‌السلام منحصر نبود. حضور بر بالین اموات جزو منصب امام است که امروز در روی کره زمین در اختیار ملاسلطان و پس از او به جانشینان وی می‌رسد. این تفکر دنباله‌ی اعتقادهای اسماعیلیه است که این شأن را برای فرزندان آقاخان قائل‌اند.

<http://harfeakhar.com/article/show>